



زندانی سیاسی آزاد باید گردد

پنجشنبه ۲۰ خردادماه ۱۳۸۹

اطلاعیه سندیکای کارگران اتوبوسرانی در خصوص دستگیری سعید ترابیان

خرداد داغ می شود

گزارش از سرکوب

سازمان گزارشگران بدون مرز با انتشار بیانیه ای به تشریح وضعیت آزادی بیان و مطبوعات در یک ساله گذشته پرداخت و آماری در خصوص برخوردهای صورت گرفته با روزنامه نگاران و مطبوعات در ایران ارائه کرد. براساس گزارش این نهاد مدافع آزادی بیان، در یک سال گذشته، دست کم ۱۷۰ روزنامه نگار و وب نگار از جمله ۳۲ زن بازداشت شدند؛ ۲۲ روزنامه نگار و وب نگار به ۱۳۵ سال زندان محکوم شده اند؛ ۸۵ روزنامه نگار و وب نگار در انتظار دادگاه و یا حکم زندان خود بسر می برند؛ ۵ میلیارد و ۲۳۰ میلیون تومان از روزنامه نگاران زندانی وثیقه دریافت شده است؛ ۲۳ روزنامه توقیف و یا مجبور به توقف انتشار و ۱۰۰ روزنامه نگار و وب نگار مجبور به ترک کشور شدند. به این ترتیب ایران با ۳۷ روزنامه نگار و وب نگار زندانی، «بزرگ ترین زندان روزنامه نگاران» در جهان لقب گرفته است.

براساس این گزارش مسئولان جمهوری اسلامی پس از انتخابات ریاست جمهوری، برای «به سکوت وادار کردن اعتراضات سیاسی»، به شکل «برنامه ریزی شده» دست به «سرکوب» زده اند. این نهاد مدافع آزادی بیان این «سرکوب» را به این شکل ترسیم می کند: «اختلال در وسائل ارتباطات جمعی، با کنترل کامل تصاویر، قدرت حاکم به دنبال نادیده انگاشتن تجمعات و ممانعت از استحکام انسجام و مقبولیت مردمی مخالفان بود. پاسداران انقلاب اسلامی با سانسور رسانه ها، توقیف مطبوعات، دستگیری روزنامه نگاران، پاسدار عدم دسترسی رهبران مخالفان به هر امکان رسانه ای شدند. با اخراج گزارشگران خارجی و قطع گزارش دهی، نظارت و حمایت بین المللی، رژیم جنگ فرسایشی با مخالفان را در داخل آغاز کرد. زندان و شکنجه، وثیقه های سنگین، تحت فشار قرار دادن و مقروض کردن خانواده ها، طرد اجتماعی و محروم کردن از حق کار و... در آخر برای بسیاری تبعیض به تبعید انجامید.»



مشغول کرده است. اتوبوس ها و بیشتر در قسمت زنان پر است از برچسب های متفاوتی از شهدای سال گذشته شهید ندا... شهید امیر... پیش به سوی خرداد خونین. در میدان ونک همیشه مملو از رفت و آمد می مانی که چه کسی با چه جسارتی روی دیوار نوشته «۲۲ خرداد از امام حسین تا آزادی از ۱۱ صبح تا ۱۱ شب». تردید در همه جا موج می زند. راننده تاکسی گفت فکر کنم دیگر تمام شده دختر جوان با جسارت می گوید ما که می رویم ولی این مردم ما... سکوت چند ماهه تردید را در صحبت های خیابانی مردم پدیدار کرده، مبارزه در دنیای مجازی ادامه دارد، روی دیوار نوشته هایی که هر روز پاک می شود دوباره شعاری دیگر نوشته می شود آیا خیابان ها فتح خواهند شد؟

و حرکات جمعی پراکنده از نقاط مختلف تهران گزارش شده. درگیری مردم با گشت های ارشاد در سه راه جمهوری پلیس را به فرار واداشته و یا در جاهایی دیگر با دخالت مردم دست از مزاحمت و دستگیری زنان بر می دارند. از روزهای آخر این هفته حضور پلیس انتظامی در کنار گشت های ارشاد بسیار چشمگیر است. امروز صبح به جرات می توان گفت که سر هر میدان و خیابان های اطرافش و حتی کوچه ها به اندازه تمام نیروهای یک کلابتری نیرو ایستاده بود آن هم در روزی که خبر از برگزاری مراسم در جایی نبود. محاصره خیابان ها و قدرت نمایی تنها دلیل چنین مانوری است. این ترفند را مردم نیک دریافته اند و با متلک و تلنگر به آن ها می فهمانند که می دانند چه خبر است اما تردید از این که به راستی چه خواهد شد فکر و ذکر همه را به خود

از روزهای نخست خرداد مانور گشت های ارشاد دورتادور میداین بزرگ توجه همه را به خود جلب می کرد. با این که پس از یک سال غیبت بار دیگر سر و کله گشت ها پیدا شده بود و دستگاه تبلیغاتی آنان هم سیاست مشت آهنین خود را بیش از آنچه واقعا جرات بروز آن را داشت تبلیغ می کرد همگان دانستند که ترفند دیگری است برای سرکوب زنان و البته مردان تحت نام مانکن های خیابانی، بدحجابی، اوباش، متعرضین به ناموس. این هجوم سنگین و دیوار نوشته «۲۲ خرداد نشانتون می دهیم» را که چندین مامور با رنگ برای پاک کردنش هجوم برده بودند به خوبی گویای حال تقابل پیدا و پنهان مبارزین خیابانی با دولت استبدادی است. آیا مردمی که از روز نخست مناسبت ها را بهانه تسخیر خیابان ها یافته بودند می آیند تا سالگرد خیزش خود را خیابانی کنند؟ برگزاری ۲۲ خرداد دغدغه اصلی مردم ایران است که البته چشم به تهران دوخته اند. نیازی نبود که کسانی برای ثبت نام خود در تاریخ دنبال مجوز و فراخوان باشند تقریباً از آخرین روزهای سال گذشته برگزاری این روز یکی از بزرگترین دغدغه های مردم شده بود. پلیسی شدن خیابان ها در استانه ۲۲ خرداد به بهانه ارشاد و تامین امنیت خود نشانی از دل نگرانی حاکمیت است. رگه های مقاومت

سعید ترابیان عضو هیات مدیره سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه صبح روز چهارشنبه مورخه ۸۹/۳/۱۹ ساعت ۹ توسط نیروهای امنیتی در منزل شخصی خودش دستگیر و به مکان نامعلومی منتقل شد. شایان ذکر است ماموران امنیتی بعد از تفکیک منزل کامپیوتر و گوشی همراه وی را با خود بردند. بعد از مطلع شدن اعضای هیات مدیره و پیگیریهایی که اعضای هیات مدیره و خانواده ایشان انجام دادند هنوز از مکان نگهداری آقای سعید ترابیان هیچ اطلاعی به دست نیامده است. آقای سعید ترابیان در جریان اعتصابات سال ۸۴ کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه دوبار دستگیر و بیش از ۱ ماه در بازداشت بسر برده. او همچنین ۴ سال از کار تعلیق واز حقوق و مزایا محروم بود بعد از پیگیریهای مستمر با رای هیات عمومی دیوان عدالت اداری بازگشت بکار شد. در حال حاضر دوتن دیگر از اعضای هیات مدیره سندیکا به نامهای آقایان منصور اسالو و ابراهیم مددی در زندان رجایی شهر کرج و اوین بسر می برند.

سندیکای کارگران شرکت واحد بازداشت سعید ترابیان و دیگر اعضا سندیکا را محکوم می کنند و خواستار آزادی بی قید و شرط اعضای زندانی سندیکای شرکت واحد و تمام زندانیان حق طلب می باشد.

سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه نوزدهم خرداد ۱۳۸۹

مالی عظیم برای تولید محتوای رسانه ای به صورت حرفه ای، و دیگر امتیازات و وابستگی هایی که شهروندان عادی از آن مطلعند و احتمالاً بخش عظیمی از آنها با آن مخالفند) تبدیل شوند*. همانگونه که همبستگی مردم که در شعار نرسید نرسید ما همه با هم هستیم متبلور شد، مردم را از قدرت خود در عرصه ی سیاسی آگاه ساخت، فعالیت رسانه ای شهروندان عادی در همان روزها نیز قدرت رسانه ای واقعی که از ریشه ها برآمده باشد را به آنها نمایاند. هم آن قدرت خیابانی مردمی، و هم آن قدرت رسانه ای مردمی، چشم اندازی را برای آینده جامعه گشوده است. اما این راه هنوز تا به انتهای راهی بخش خود پیموده نشده است.

پی نوشت:
* برای نمونه می توان با بررسی سایت بالاترین متوجه شد که در حالیکه در ابتدا بسیاری از لینک های داغ شده یادداشت های وبلاگی و بلاگ نویسان و یا کاربران معمولی بود، اما با گذشت اکنون بیشتر لینک های داغ شده قطعاتی از برنامه های تلویزیونی وی او ای، و یا بی بی سی، و یا مقالات و بسایت های بزرگ فارسی زبان است.

شکل دادن به زندگی خود ندارد. بالعکس، تکثر و وفور بیش از حد آنها می تواند حربه ای باشد برای گم کردن محتواهای بدیل، ناهمخوان، از پایین، و متعلق به روزنامه نگار-شهروندان معترض.

اینکه بسیاری از کارشناسان رسانه ای و جامعه شناسان ارتباطی امروزین بر این نکته اشاره ندارند که بسیاری از محتواهای رسانه ای به جریان افتاده در این شبکه های اجتماعی سایبر توسط تیم های حرفه ای محدودی تولید می شود که بنابه سفارش مشتری های معینی تولید شده، تنها فریبکاری است. قدرت های حاکم بر جامعه ی سلسله مراتبی، همانطور که از شهروند انتظار دارند که تصمیمات اقلیت حاکم را بپذیرند و بر آن گردن نهند، فعالین رسانه ای خردی را می طلبد که تنها سخن بزرگان را هر چه بیشتر تکثیر کند. اما اگر خواهان جامعه ای هستیم که در آن شهروندان در حیات اجتماعی و سیاسی خود مشارکتی همه جانبه و برابر داشته باشند، بایست آگاه باشیم که چنین جامعه ای تنها در این صورت تحقق خواهد یافت که سلب صدا شدگان صدا بیابند، و شهروندان معمولی جامعه رسانه هایی از آن خود را تأسیس کنند، نه اینکه صرفاً به رله های مخابراتی تعداد اندکی ایستگاه مخابراتی (که از حمایت های دول خارجی، منابع

فعالیت رسانه ای همین که به دست مردم معمولی افتاد، هوش و ابتکارات جمعی را هویدا کرد و چون از شهروند برآمده بود بر شهروند نشست و به اندک زمانی محتوای آن فراگیر شد.

رسانه های شهروندان؟

اما توصیف آنچه در عرصه های رسانه های خرد می گذرد، با تکیه ی مطلق بر نقش فاعلانه ی شهروندان عادی و «هر شهروند یک رسانه» تنها به غزلی می ماند که بر لب شطی از خون خوانده شود. در تمام این شبکه های اجتماعی اینترنتی اصلی ترین مکانیزم به اشتراک گذاشتن محتوایی است که می تواند فیلم، عکس، سرود، متن، و یا مجموعه های چند رسانه ای باشد. این محتوا می تواند توسط شهروندان تولید شده باشند و یا توسط قدرت های رسانه ای. اینکه شهروندی عادی محتوایی را که توسط رسانه های بزرگ تولید شده است را به اشتراک بگذارد، تنها بسط همان بازاریابی شبکه ای از نوع گلدکوئیستی در عالم رسانه ای است و ربطی به صدابخشی به شهروندان عادی ندارد. اینکه دهها و صدها نشریه الكترونیکی و وبسایت و وبلاگ پدیدار شوند که محتوای همان رسانه های بزرگ و غیرشهروندی را کپی و پیست کنند، ربطی به مشارکت فعالانه مردم در

می کوشند با نشان دادن تصویری آرمانی از فیس بوک و تویتر و وبسایت های متکثر سبز، آن ها را صدای واقعی و زیرین جامعه نشان دهند. اینجا نیز یک ارزیابی واقع گرایانه دیرپاب و ناپیدا است.

رسانه های شهروندان

آنچه در نخستین روزهای اعتراضات وسیع شهروندان پس از نتایج انتخابات حکومت را غافلگیر کرد، سلاح تازه ی سایبری بود که در دستان شهروندان به خوبی عمل می کرد و حکومت فکر آن را نکرده بود. آنها که به راحتی تمام روزنامه نگاران خارجی را اخراج و روزنامه نگاران مستقل و یا متعلق به جناح رقیب را زندانی و یا تحت تعقیب قرار داده بودند، گمان نمی کردند که سرکوب خونین سازمان یافته شان در تاریخ چنین آشکاره ثبت شود. حکومتی که دهه شصت کشتاری خونین تر را انجام داده بود، بدون اینکه تصویری از آن در ذهن جمعی جهان و یا کل جامعه ثبت شود، خود را در مقابل دوربینهای موبایل شهروندان، فیلتر شکن ها، تکنولوژی های نوین ارتباطی و اطلاعاتی، و ... شکست خورده یافت. تمام واقعیت وحشیانه ی جمهوری اسلامی عیان شد. به سرعت نور در فیس بوک و تویتر و ایمیل ها جریان یافت و پیوندهای مردمی را که در حال پیکار بودند مستحکم تر ساخت.



رسانه برای تغییر؟ آری اما چگونه

امیر ک.

این روزها با توجه دوباره رسانه ها به رویدادهای خرداد و تیر ماه گذشته، موضوع شبکه های اجتماعی اینترنتی و رسانه های خرد بار دیگر مورد توجه قرار گرفته است. از یکسو حاکمیت می کوشد با جنایی سازی فعالیت رسانه ای خرد در اینترنت، از طریق ارتش بی مقدار سایبری خود و نیز سخنرانی های هوچی گرایانه تحت نام جنگ نرم، هرگونه فعالیت رسانه ای خارج از کنترل خود را نابود سازد. در طرف دیگر نیز رسانه های بزرگ بیگانه

دیدار جمعی از مادران عزدار با یکی از مجروحان قیام مردم ایران

فعالین حقوق بشر و دمکراسی در ایران: همزمان با روز مادر جمعی از مادران عزدار به دیدار امید یکی از مجروحان ۲۵ خرداد ۸۸ رفتند . مادران با استقبال گرم خانواده و امید روبرو شدند . امید با لبخند گفت ظاهرا جایمان عوض شده ، حق بود که من به دیدارتان بیایم و مادران در جواب گفتند شما به گردن تمام ایران حق دارید و آمدم تا بگویم مادران هرگز فرزندان جراحت دیده این سرزمین را فراموش نمی کنند .

امید ، ۳۵ ساله از دانشجویان اخراج شده ای است که در ۱۸ تیر سال ۷۸ درحالی از دانشگاه اخراج می شود که در ترم هشتم رشته متالوژی در دانشگاه اصفهان تحصیل می کرد.

امید در رشته خود مشغول به کار بود و در روز ۲۵ خرداد در حالی که یکی از مهمانانشان را به فرودگاه رساند در برگشت حوالی ساعت ۸ شب وقتی با شلوغی بسیار خیابانها مواجه شد ماشین را گوشه ای پارک کرد نرسیده به بهبودی ماشینهای گارد را میبیند که گاردیها به محض پیاده شدن شروع به ضرب و شتم مردم می کنند . گاردیها با باتوم بی امان به جانش می افتند طوری که تصور می کنند مرده و با کلت سعی در زدن تیر خلاص دارند ،سه تیر شلیک می کنند که دو گلوله از پس سر او با خراش سطحی رد می شود ولی گلوله سوم از چانه وارد شده و بین مهره ها گیر می کند و حدود یکسال است که در همانجا ماندگار شده و پزشکان معتقدند با خارج کردن آن با احتمال خیلی زیاد می میرد . امید فقط توان حرکت دادن یک دست را دارد و بقیه بدنش قلج می باشد .

می گوید پس از شلیک به او ،او را که تصور می کردند در حال مرگ است همراه با ۵ یا ۶ نفر دیگر روی هم دیگر داخل یک آمبولانس انداختند و به نزدیکترین بیمارستان منتقل کردند .

از بین آنها امید خوش شانس ترینشان بود که زنده ماند و فکر می کردند او هم به زودی می میرد اما او نمد . بعد از ۵۱۴ روز به بیمارستان دیگری منتقل شد ماموران چندین بار سعی کردند او را از بیمارستان با خود ببرند که با مقاومت و سرسختی خانواده روبرو شدند و خوشبختانه نتوانستند .

به این ترتیب امید از مرگ نجات می یابد ولی بجای فارغ التحصیل شدن از یکی از بهترین دانشگاه ها و بهترین رشته ها و در دست گرفتن گوشه ای از کارها در دستان پرتوانش اسیر رختخواب می شود .

درحالی که اتفاقات از این دست را اخیرا زیاد شنیدیم ولی هیچوقت نمی توانیم به شنیدن آن عادت کنیم و سخت متاثر نشویم .

با دلی پر درد از امید خداحافظی می کنیم و آرزو می کنیم تا راهی پیدا شود تا سلامتییش را بازیابد .

خیابان را به دوستان و آشنایانتان معرفی کنید در انتشار خیابان ما را یاری کنید برای خیابان گزارشات و نظرات خود را ارسال کنید

یک طبقه و دو استراتژی مروری کوتاه بر تجربه سندیکای کارگران شرکت واحد

پریسا نصرآبادی

در روزهای اخیر، اخبار متعددی پیرامون سندیکای شرکت واحد در سایت های خبری مختلف درج گردید که مجموعا بهانه ای برای بازپرداختن به تجربه سندیکای شرکت واحد و نقب زدن به مسیر جنبش کارگری، به عنوان یکی از مهم ترین تجربیات در جریان مبارزات جنبش کارگری پیش رونده ایران طی سال های گذشته گردید. این اخبار از یک سو در ادامه روند تجربه با اهمیت و کلیدی سندیکای شرکت واحد، به مثابه شواهدی بر تداوم این حرکت علی رغم زندانی بودن دو تن از شاخص ترین چهره های این سندیکا، منصور اسالو و ابراهیم مددی، قابل تامل است و از سوی دیگر در آستانه یک سالگی جنبش آزادی خواهانه مردم و پس از رخداد مراسم های روزجهانی کارگر امسال و ایجاد فضای رعب به مثابه اقدامی پیشگیرانه با سرکوب فعالین کارگری معنا می یابد.

بر طبق اخبار رسیده چهارشنبه ۱۹ خرداد ماه، چهار نفر از مامورین امنیتی با وارد شدن به منزل سعید ترابیان مسئول روابط عمومی سندیکای شرکت واحد، در مقابل چشمان اعضای خانواده اش بر دست های وی دستبند زده و سپس به مدت سه ساعت منزل ایشان را مورد تفتیش قرار دادند و با جمع آوری وسایل شخصی و کیس کامپیوتر و وارد کردن اتهامات واهی، وی را حدود ساعت ۱۲

ظهر از منزل اش به نقطه نامعلومی منتقل کردند. بازداشت سعید ترابیان در حالی صورت گرفته است که وی پس از چهار سال بلاتکلیفی و تحمل مشقات فراوان، حدود چهار ماه بود که بر سر کار بازگشته بود

هم چنین امیر قانعی فعال کارگری روز سه شنبه به دستور کمیته انضباطی شرکت اتوبوسرانی تهران از کار تعلیق گردید. وی از جمله رانندگانی است که دارای بیش از ۱۵ سال سابقه کار است و در خط ۲ اتوبوسهای تند رو معروف به بی. آر . تی مشغول به کار بوده است. حدود یک ماه پیش به کمیته انضباطی احضار گردید و به اتهام واهی تحریک کارگران مورد بازخواست قرار گرفت. روز دوشنبه ۱۷ خرداد ماه به او اطلاع داده شد که از کار تعلیق شده است و صبح روز سه شنبه ۱۸ خرداد ماه از ادامه کار او ممانعت به عمل آمد. امیر قانعی در جریان اعتصابات کارگران شرکت اتوبوس رانی تهران و حومه در سال ۱۳۸۴ دستگیر شده بود و ۱۰ روز در زندان اوین در بازداشت به سر برد و بیش از ۶ ماه بدون داشتن حقوق و مزایا از کار خود تعلیق گشت، اما پس از یک پروسه حقوقی طولانی موفق شده بود به کار بازگردد که نهایتا تعلیق از کار وی قطعیت یافت

بر اساس خبری دیگر منصور اسالو رئیس هیئت مدیره سندیکای شرکت اتوبوس رانی تهران و حومه که جهت افزایش فشار بر فعالین کارگری برای مدتی به بند ۵ معروف به بند متادون منتقل شده بود، در اثر فشارهای بین المللی به بند ۳ معروف به بند کارگری زندان گوهردشت کرج برگردانده شد

خبر بسیار مهم دیگری حاکی از آن بود که رانندگان اتوبوس های تندرو معروف به (بی.آر. تی) خط ۱ از ساعت ۰۵:۰۰ صبح

چرا اعتراض به اعدام های اخیر مهم است؟

بهزاد راد (مطلب ارسالی برای خیابان)

الگوهای احساسی و رفتاری ای است که بخاطر کهولت شان همچون بدیهیات به نظر می رسند. نه گفتن به پدیده اعدام به هر گونه و در هر سطح و فرم اش زیر سوال بردن این بدیهیات اجتماعی است

که دیگر مطابقتی با زندگی امروزی مان ندارند. اعدام فقط یک حلقه ی کوچکی در میان زنجیره ی طولانی این بدیهیات درهمتنیده اجتماعی است. حلقه حلقه ی زنجیره ی این بدیهیات باید به پرسش و چالش کشیده شوند. هر کس به تناسب تخصص و علاقه اش میتواند تلنگری هر چند کوچک به این بدیهیات رفتاری به ارث رسیده بزند. جنبش سبز فرصت این تمرین «دموکراسی منشی»۱ را به صورت اجتماعی بوجود آورده است. بدون این نوع از دموکراسی، رسیدن به یک «دموکراسی نهادی» غیر ممکن است. در این میان مفهوم «حقوق بشر» می تواند به عنوان مبنای بحث قرار داده شود.

۲- از نظر تحکیم همبستگی اجتماعی و ملی، جنبش سبز ظرفیت همامیزی (انتگریشن) اقلیت های قومی، مذهبی، جنسی، سنی و طبقه ای را در خود دارد. در زمینه ی اقلیت های قومی، اعتراض به اعدام هموطنان کرد، عرب، بلوچ و... به این اقلیت ها این احساس را می دهد که درد آنها درد مشترک ماست. بدون همذات پنداری مشترک در یک واحد سرزمینی، اصطلاح «هموطن»اصطلاحی است بی معنا. وظیفه ی اکثریت قومی در این میان در نشان دادن همدردی و همبستگی اجتماعی اش با اقلیت های



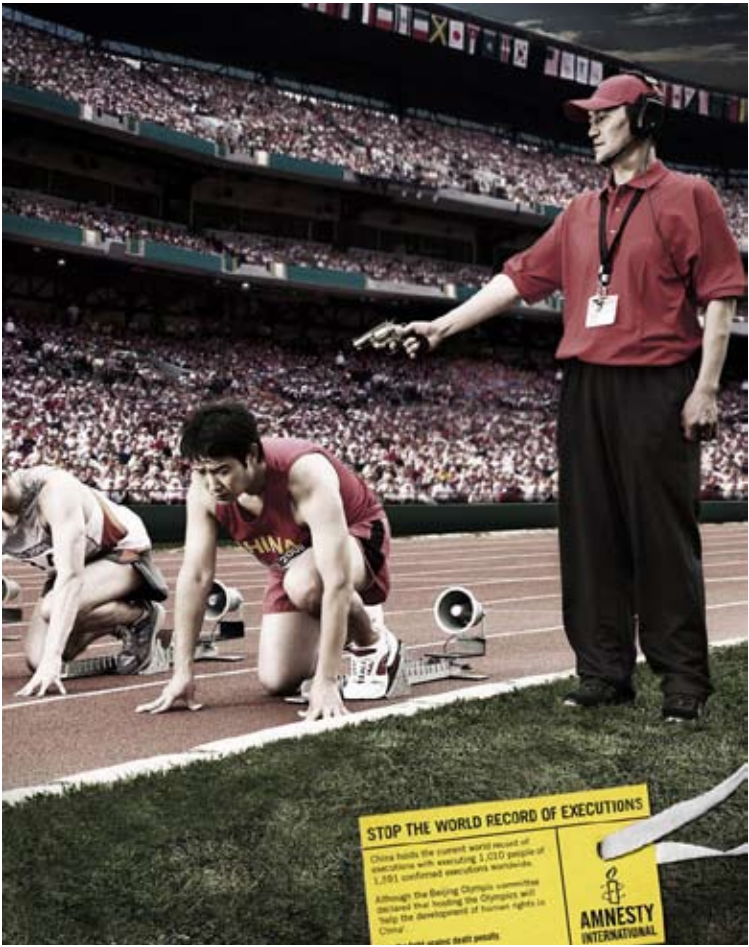
سندیکای کارگران شرکت واحد در اعتراض به اعدام های اخیر

بازخوانی تجربه بازگشایی سندیکای واحد با پشت سر نهادن دوره های فعالیت مختلف و به اعتبار نسبت آن با عناصری در داخل و خارج جنبش کارگری، حامل اهمیت دو پهلوی است

از یک سو در نسبت خود با رژیم و سرکوب گری آن، در دور جدید مبارزات سازمان یافته کارگران ایران پس از انقلاب ۵۷ و انحلال شوراها و مجموعه تشکل های کارگری با شروع ترمیدور در سال ۶۰ و پس از برگزاری اول ماه مه سقز و حوادث متعاقب آن از جمله تشکیل کمیته های کارگری عمدتا متشکل از

فعالین کارگری، این عملا اولین تجربه منسجم، علنی و پیگیرانه برای ایجاد تشکل کارگری توسط خود کارگران، مستقل از دولت و دیگر کارفرمایان، و

ادامه در ص ۴



خواه، امکان رسیدن آنها به هدف مشترک شان را در برابر رژیم نامشروع و خشن بسیار آسان تر می کند. به جرات می توان گفت که چنین فرصتی برای همامیزی نه تنها اقلیت های قومی بلکه سایر اقلیت ها در یک سطح ملی برای نخستین بار در تاریخ جامعه ی ایرانی بوجود آمده است. امیدوارم از این فرصت تاریخی به نحو احسن استفاده شود و اختلافهای جزئی باعث فرصت سوزی دیگری در تاریخ معاصر ایران نشوند.

(توضیح خیابان: درج مطلب فوق به معنای تأیید دیدگاه های نویسنده در مورد جنبش مردمی و یا جنبش انقلابی کردستان از سوی خیابان نیست)

چهارشنبه ۱۹خرداد ماه با امتناع از بیرون بردن اتوبوس ها دست به اعتصاب زدند. این اعتصاب در توقفگاه آزادی که معمولا اتوبوسهای بی. آر. تی خط ۱ در آن پارک می نمایند صورت گرفت. رانندگان در اعتراض به اصلاحیه ساعت کاری دست به این اعتصاب زدند و پس از گذشت حدود ۲۰ دقیقه از اعتصاب رانندگان تندرو شرکت اتوبوس رانی تهران به رانندگان اعلام گردید که اصلاحیه ساعت کارمنتفی شده است و از رانندگان خواسته شد با همان ساعت کار قبلی به کار خود ادامه دهند

با پایان اعتصاب، رانندگان هنگام خروج از توقفگاه یک صدا فریاد آزادی منصور اسالو رئیس سندیکای کارگران شرکت واحد را سر دادند و خواستار آزادی بی قید و شرط او شدند



قومی تاثیر بسیار زیادی در همامیزی آنهادر یک واحد اجتماعی در سطح ملی دارد. این گونه است که آنها خود را جزئی از جنبش حق خواهی در این سطح خواهند دید. و اینگونه است که این امکان بوجود می آید که راه های رادیکال تر مبارزه که از روی نا امیدی و ناچاری انتخاب شده اند جای خود را به مبارزات مسالمت آمیز تری بدهند. برای این اقلیتها باید اطمینان احساسی عمیقی حاصل شود که در صورت مبارزه در چارچوب مطالبات جنبش سبز آنها نیز به خواسته های انسانی خود خواهند رسید. در این میان همبستگی و ائتلاف مشترک همه ی شهروندان حق

مسابقات جام جهانی سال ۱۹۶۶

لندن مصادف بود با طلوع ستاره ای به زیبایی شفق از کشور هنوز استعمار گر پرتغال. نامش «اوزه بیو داسیلوا فریرا» بود. اوزه بیو در فوتبال یک پارچه سفید اروپای آن سالها، به مروارید سیاه مشهور بود. چون صاعقه تیز بود و با پای راستش که شلیکی به قدرت طوفان داشت زمین حریفان را زیر رو می کرد و برای تیم خود خرمی گل می کاشت. اوزه بیو مروارید سیاه، فاتح توپ طلا و آقای گل جام ها بود.

او محبوبترین فوتبالیست بین المللی در ایران سالهای ۴۰ خورشیدی بود. اوزه بیو زاده و بزرگ شده شهری بود درموزامبیک که که آن زمان لورنسو مارکز نام داشت. لورنسو مارکز پس از استقلال موزامبیک پایتخت این کشور شد و مایوتا نام گرفت.



بیش از چهل سال از آن روز ها میگذرد، اوزه بیو فرزند رشید آفریقا هنوز پر افتخارترین ورشکار تاریخ پرتغال است او که همیشه از آرزوی بازی در تیم ملی سرزمین مادریش می گفت به هنگام استقلال موزامبیک وپایان جنگ آن کشور با همسایه آپارتایدش آفریقای جنوبی، ورزشکاری بازنشسته بود. شاید هیچکس به اندازه ی او از برگزاری جام جهانی در سرزمین آفریقا شاد نباشد.

درخشش وموفقیت پاره ای از کشورهای آفریقایی در عرصه های جهانی طی ۱۵ سال اخیر، بسیاری را به این درک وا داشته است که محبوبیت وسیع وتوده ای فوتبال در این قاره پدیده ای جوان است. این درک اشتباه حاصل غیاب فوتبال آفریقای مستعمره در صحنه های جهانی، طی دهه های ۵۰ و ۶۰ میلادیت. سال هایی که فوتبال به مثابه پر شورترین بازی تاریخ، دل از پیر و جوان در چهار گوشه عالم می برد. گرته در آن قاره زیبا، فوتبال فریبا عمری نزدیک به صد سال دارد. فوتبال هم مانند بسیاری از پدیده های فرهنگی نوین در آفریقا، ارثیه استعمار است. سفید پوستان بریتانیایی در پی استقرارشان در مستعمرات، با برگزارکردن مسابقه با تیمهایی که از نخبه گان محلی تشکیل می شد، نهال فوتبال را در خاک این قاره کاشتند. در سرزمین هایی که مستعمره فرانسه بود؛

سیاست های استعماری به گونه خاص خود عمل می کرد. قصد استعمارگران درآنجا فرانسوی کردن مردمان محلی بود. فرانسویان ضمن انتشار مسیحیت به مدد مبلغین کاتولیک، با ایجاد مدارس به آموزش و بنیان گذاری ورزشهای اروپایی منجمله فوتبال پرداختند. تاریخ فوتبال برخلاف پاره ای از ورزشها، نشانگر رشد وسیع و سریع آن نزد بنیویان است. گویا ویروسی است از جنس وبا که با خصوصیت اپدمیک خود بچه های زاغه نشینان را بیشتر دوست می دارد. سادگی، ارزانی وطبیعت گروهی این بازی آن را دستبند نفیسی کرده است به اندازه ی دستان نجیف فرودستان.



جشنی با شکوه در زادگاه تحقیر شده ی انسان

حبیب خیبری

رهبریتش همیشه در دست دو قوم دیرینه اروپایی، رومیها و بربرها بوده است! لاتین ها و ژرمن ها. امروز رهبر فیفا مردیست سویسی به نام «سپ بلتر». این مرد که با ابراز علاقه همیشگیش به فوتبال آفریقا، به کمک آرا کشورهای این قاره صاحب این مقام شد پس از سال ها تلاش توانست در ماه مه سال ۲۰۰۴، قولی را که به آفریقا و ماندلا داده بود اجرا کند. میزبانی این بزرگترین رویداد تک ورزشی جهان درسال ۲۰۱۰ به کشور زیبای آفریقای جنوبی واگذار شد. درخت پیر فوتبال در آنجا بیش از ۱۰۰ سال عمر دارد.

«بازی زیبا» در آفریقای جنوبی نیز عشق است. روای همه ی پسران است، چون مذهب همه گیر است و نزدیک به دو میلیون بازیکن ثبت شده دارد. با این همه وجود تضاد های نژادی مانع آن شده است که این ورزش، محبوب تمامی ملت رنگین کمان شود. فوتبال عشق سیاهان است و راگی و ورزش سپید بختان. فوتبال نیز چون دیگر پدیده های اجتماعی در آفریقای جنوبی، متأثر از رومان کمدی تراژیک آپارتاید است:

درسال ۱۸۹۲، نخست اتحادیه فوتبال «فقط سفید پوستان» تشکیل شد و تشکیل اتحادیه فوتبال هندیها، اتحادیه فوتبال سیاهان و اتحادیه فوتبال رنگین پوستان تنها در سالهای ۱۹۰۳، ۱۹۳۳ و ۱۹۳۶ ممکن گشت.

با وجودهمه این محدودیت های شگفت آور وجداییهای تحقیر آمیز، عاشقان فوتبال با توجه به رنگ پوست شان، جدا از یکدیگر به این ورزش فریبا عشق ورزیدند. در سالهای دهه ۴۰ میلادی گروهی که خود را هیئت فوتبال بین نژادی می خواندند به برگزاری مسابقاتی میان بازیکنان رنگهای گوناگون پرداختند. با رسمی شدن قانون آپارتاید در سال ۴۸ اینگونه تداخل نژادی هم ممنوع شد. تا سالها تیم ملی فوتبال آفریقای جنوبی منحصر به سفیدان بود و فیفا نیز در سال۱۹۵۸ بی شرمانه فدراسیون آن کشور را به عضویت خود پذیرفت. این عضویت در سال ۶۲ به دنبال فشار افکار عمومی جهان به تعلیق درآمد. فوتبال چنان محبوب و آپارتاید چنان منفور ملت های جهان بودند که دولت نژاد پرست پرتوریا برای حفظ حیثیت رژیمش وادر شد دست به اقدامات خنده آوری بزند. از آنجمله برگزاری مسابقه ای بود بین شهروندان سیاه و سفید کشور در جایی که قانون آپارتاید اجرا نمی شد. این بازی با حضور ده هزار تماشاگر میان باشگاه «جرمیستون کالیز» متعلق به سفید پوستان و «آفریکن پایرتز» سیاه پوستان

در پایتخت لستو انجام گرفت. یا هنگامی که فیفا در سال ۶۳ به تعلیق این کشور پایان داد، اتحادیه فوتبال آفریقای جنوبی به منظور تشکر اعلام کرد برای حفظ عدالت، به جام جهانی ۶۶ لندن یک تیم سفید پوست و به جام جهانی ۷۰ مکزیک تیمی متشکل از سیاه پوستان روانه خواهد کرد. افکار عمومی جهان آنقدر هم عقب مانده نبود که نژاد پرستان پرتوریا می پنداشتند. در سال۶۴ عضویت آفریقای جنوبی در فدراسیون جهانی فوتبال بار دیگر به تعلیق درآمد.

با بالا گرفتن تشتهای نژادی وخونین تر شدن مبارزات اکثریت ستم دیده ی سیاهپوست، در فردای شورش دلیرانه سوتو در سال۱۹۷۶، کاسه بی شرمی فیفا نیز سر ریز شد و رسماً حکم به اخراج آفریقای جنوبی از خانواده جهانی فوتبال داد. اما فوتبال این افیون توده های درد مند، این روح جهان بی روح، این قلب جهان بی قلب در سینه های سوخته ی سیاهان به طپیدن ادامه داد. حال آنکه آپارتاید این نارواترین اندیشه ها، شرمسارانه جان داد و به تاریخ پیوست.

عاقبت درسال ۱۹۹۲، در یک روز تابستانی زیبا، آزاد از نفرین آپارتاید، تیم ملی فوتبال آفریقای جنوبی که مردمش آنرا بافا نا، بافا نا، می خوانند، مسلح به شور آزادی، در اولین بازی ملی خود تیم ملی کامرون را شکست داد.



آیا آفریقای جنوبی شایسته ی میزبانی جام جهانی فوتبال است ؟

ملت رنگین کمان ملت آفریقای جنوبی را به بهانه اینکه مجموعه ایست از مردمی با رنگها و نژادهای گوناگون، به زیبایی و طنز ملت رنگین کمان می خوانند. این اصطلاح سالها پیش توسط «دزموند توتو» اسقف سرشناس و آشتی دوست آن سرزمین ابداع شد. تاریخ پر درد این ملت اما، گواه زخمهای یست که سبب آن اندیشه ای بیزار از رنگ بود. اندیشه ای که با جدا سازی بیرحمانه انسانها از یکدیگر بر مبنای رنگ پوست، و با دادن ارجحیتی ناعادلانه به «پک» رنگ، کینه ای آفرید

که زشتی هایش تا سالهای سال گریبان گیر این ملت رنگین خواهد بود.

امروزه کشور آفریقای جنوبی با وجود مشکلات بی شمار و اسفناک اجتماعی، در برخی زمینه ها از بسیاری کشورها خوشبخت تر است. قانون اساسی آن که شاید مهمترین دستاورد جنبش ضد تبعیض نژادی باشد یکی از مرفی ترین قوانین اساسی جهان به شمار می آید، قوه قضائیه اش نسبتن مستقل است و مطبوعاتی آزاد دارد. آفریقای جنوبی به دلیل متفاوت بودن تأثیر اروپاییان بر تاریخ و سرنوشتش، در زمینه های علمی وصنعتی نیز همواره در صف پیشرفته ترین کشورهای جهان قرار داشته است. بر خلاف استعمارگرانی که منابع آفریقا را به غنیمت می بردند تا پشتوانه پیشرفت صنعتی خود کنند، اروپاییانی که به جنوب آفریقا مهاجرت کردند، با سکونت در آنجا برای استقلال خود با استعمار گران انگلیسی به نبرد برخاستند. درعین حال همین مردم، با ایجاد جوامعی صرفا اروپایی و مبتنی بر برده داری، با جدا کردن مطلق بومیان از خود، به گونه ای استعمار داخلی پرداختند. تسلط تحقیرآمیز ونژادپرستانه این جوامع شبه اروپایی بر توده ای که در حاشیه ها چون هیولایی رشد می کرد نمی توانست همیشگی باشد. این تسلط بی فرجام، سرانجام پس از سالها درگیری خونین وخشن پایان پذیرفت و در تاریکی تاریخ گم شد.

زمام امور سیاسی از آن پس بدست رهبرانی افتاد که بیشتر سالهای عمر خود را در تبعید وزندان و یا درپایگاههای چریکی بسر برده بودند. رهبرانی که ازاین پس، بعضا سیاستمدار شده تا بعداً بازرگان شوند. با وجود انتقال قدرت سیاسی به سیاه پوستان، قدرت اقتصادی همچنان در اختیار جامعه سفید پوستان باقی ماند. جامعه سفید پوستان آفریقای جنوبی با تکیه بر پیشینه تاریخی خود و دسترسیش به دریای بیکرانی از منابع طبیعی بکر، از سالها پیش در همه زمینه های علمی و صنعتی در زمره موفقترین جوامع جهان بوده است

آفریقای جنوبی، دیار شگفت انگیزترین تناقضات اجتماعی در جهان است. تصویربست که در آن بهشت و دوزخ جوامع انسانی همزمان به تماشا گذاشته می شود. در این کلاژ تراژیک انسانی، بهشت سرسبز «سند هورست» در شمال ژوهانسبورگ، منزلگه ابر ثروتمدارنیست که از بالاترین درآمدهای ممکن در جهان بهره مندند. در تناقضی دردناک با این بهشت برین، دوزخ زاغه نشین های «رمفوسا» و «فریدم پارک» چون زخم هایی زشت و باز، مایه آزار چشم و دل تماشاگر می شوند. صدها هزار شهروند آلونک نشین سرزمین زر و الماس در مناطقی از این قبیل، از ابتدائی ترین تسهیلات زندگی، آب و برق و فاضلاب محرومند. با اینکه آفریقای جنوبی ثروتمندترین کشور آفریقایی به شمار رفته و به تنهایی تولید کننده ۵۰ درصد ازمحصولات این قاره می باشد، تفاوت های سرسام آور طبقاتی باعث شده است که این کشور در زمره ناعادلانه ترین کشورهای جهان قرار گیرد. آفریقای جنوبی در کنار بتسوانا و سوازیلند، دارای بالاترین تعداد بیماران مبتلا به ویروس ایدز نیز می باشد.

میزبانی جام جهانی امریست به شدت پر خرج و هر کشوری توان اجرای آن را ندارد. اما پرسش این است که عاقبت آفریقای جنوبی کشوریست فقیر یا ثروتمند؟ بلاخره بهشت است یا جهنم؟ شاید پاسخ این است :آنجا هم فقیر است هم ثروتمند. هم بهشت است هم دوزخ. بسته به اینکه از پنجره کدام خانه به خیابان بنگریم.



فوتبال امروزه پول ساز ترین ورزش جهان است. ستارگانی که مایه شکوه و جلال این ورزشند، گلابدیتورهای نوین و محبوبان همه خلق های جهانند.

امروزه در کلسیومهای بزرگ اروپا، اسپارتاکوسهای سیاه چون خورشید می درخشند. در چلسی دیدپر دروگبا از ساحل عاج و میکائل اسپین گل سر سبد فوتبال غنا، در اینترمیلان شیری از کامرون به نام سامؤل اتو و در منچستر سیتی امانؤل ادبایور. هزاران ستاره آفریقایی دیگر نیز از تهران تا استکهلم واز مادرید تا بیروت جلا بخش آسمان لیگ های حرفه ایی جهانند. وجود این همه فوتبالیست سیاه در بازارهای فوتبال جهان حاصل سفر پر خطر جمعیت عظیمی است که همه روزه به قصد صعودِ دره خشک فقر به قله سرسبز ثروت به دریا می زند. حضورشان در چهار گوشه ی جهان تنها فصلی از یک داستان پرماجر است. تنها داستان آنانیست که سلامت به مقصد رسیده اند. اما آنانی که در دامنه یا رأس کوه شهرت و ثروت دیده نمی شوند کجایند؟ داستان آنان را اغلب نمی گویند. آن ها در خیابان های پایینی شهرهای پاریس و بروکسل یا ماشین می شویند و یا ساقیان مواد مخدرند. صفحه رنگین رسانه ها همیشه ویتترین پیروزمندان است.



فیفا دولت جهانی فوتبال است. سازمانی که چون همه ارگانهای جهانی دیگر (ورزشی، سیاسی، فرهنگی واقتصادی) توسط حاکمان جهان گشای قرون معاصر یعنی غربیان بنیاد گذاری شده است.

از چشمان مارکسیسم

بخش هشتم

ماتریالیسم تاریخی

امین قضایی

کارگران در یک کارخانه تولیدی در ایران

کارگران در یک کارخانه تولیدی در ایران

کارگران در یک کارخانه تولیدی در ایران

در بخش پیش ، دریافتیم که تضاد فرد و جمع ، یک تضاد ذهنی و انتزاعی نیست ، بلکه تضادی است ملموس و واقعی ، در رابطه ی اکثریت کسانی که مجبور به فروش نیروی کار خویش هستند و سرمایه دارانی که این نیروها را در خدمت خود گرفته و آنها را استثمار می کند.وقتی کلمه ی استثمار را به کار می بریم ، تنها یک مفهوم ضداخلاقی معادل ستم و سلطه را مد نظر نداریم. این یک واقعیت اقتصادی است که از تقسیم میزان ساعات کار اضافه ای که از کرده ی کارگر کشیده می شود بر میزان ساعات کار لازم برای بازتولید نیروی کارش بدست می آید. تمامی انگیزه های تولیدی که حیات یک جامعه به آن وابسته است ، صرفا در گروی بهره کشی و استثمار اقلیتی از سرمایه داران برای سودجویی است.ریشه ی تمامی تضادهای بین منافع ما و جامعه که باعث می شود اکثر مردم با وجود پیشرفت فن آوری و شیوه های تولید و ارتباطات ، از گرسنگی و فقر ،جنگ، بیکاری ، نامنی ، تبه کاری ، افیون و خرافات مختلف رنج ببرند، در همین جاست. بورژوازی تمامی علوم و دانش و رسانه های خود را به کار می گیرد تا چشم مردم را بر این واقعیت ساده ببندد.

اما چگونه چنین شیوه ی تولید عقب مانده و ناعقلانی بوجود آمده است که عده ای سرمایه دار منفرد ، زندگی میلیاردها انسان را به تباهی بکشند؟ با نقد اقتصاد سیاسی شیوه ی تولید را به صورت همزمانی بررسی کردیم ، نشان دادیم که این شیوه ی تولید با خرید نیروی کار توسط سرمایه داران و استثمار آنان حرکت می کند.اما اکنون می خواهیم ، شیوه ی تولید را به صورت در زمانی بررسی کنیم یعنی آنرا با آنچه که قبلا بوده است بررسی کنیم. شیوه ی تولید سرمایه داری ، یک شیوه ی ازلی و ابدی نیست ، در طول

تاریخ در اثر پیشرفت فن آوری و تغییر نوع مالکیت غالب ، بوجود آمده و در اثر پیشرفت بیشتر هم از بین خواهد رفت و جای خود را به شیوه ی تولید پیشرفته تری خواهد داد. بنابراین اگرچه از یکسوی این شیوه ی تولید و زندگی با منافع ما به عنوان کسانی که در جامعه زندگی و کار می کنیم ، تضاد دارد و عقب مانده جلوه می کند ، از سوی دیگر ، این بهترین شیوه ی تولیدی است که تاکنون بوجود آمده است. نگاه دیالکتیکی به ما می گوید که ما همین آگاهی از عقب ماندگی و نارضایتی از زندگی خود را از همین شیوه ی موجود و درک تضاد با آن بدست آورده ایم. شرایط عینی تغییر کرده و با شرایط ذهنی ما در تضاد می افتد. آنگاه ذهنیت ، شرایط عینی را تغییر داده و شرایط جدیدی به دست می آید. همین شرایط جدید ، از نو ذهنیت و آگاهی ما را به مرحله ای بالاتر برده و دوباره تضادهای دیگری را با شرایط موجود کشف می کنیم و ما به همین طریق پیشرفت می کنیم. اگر شما یک طراح ، برنامه نویس یا صنعتگر ، آزمایشگر یا حتی هنرمند باشید ، متوجه می شوید که در کار خود نیز به همین روش دیالکتیکی پیشرفت می کنید. ابتدا یک طرح را پیاده سازی می کنید ، بعد از پیاده سازی و کاربرد آن در عمل ، متوجه نقایص آن شده و سپس در طراحی بعدی ، مشکلات را برطرف می کنید. تا زمانی که برنامه و طرح را اجرا نکنید ، به عبارت فلسفی تر ، تا زمانی که ذهن، تجسم و تعین نیافته باشد ، پیشرفتی در کار نخواهد بود.

این پیشرفت که در شرایط فردی یک آزمون و خطای ساده به نظر می رسد، در تحولات اجتماعی ، پیشرفتی عظیم ، پیچیده و تاریخی است که باید مسیر حرکت آنرا بشناسیم . اما رخدادهای اجتماعی بسیار کثیرتر از این حرفهاست. این مشکل پیش می آید که کدام حرکات و جهات را باید لحاظ کنیم و با نگاه به کدام یک از عوامل است که این پیشرفت را بهتر تشخیص خواهیم داد. مارکسیسم این عوامل را به دسته ی عوامل روبنایی و زیربنایی تقسیم می کند.با بررسی شیوه ی تولید ، نوع مالکیت و روابط اقتصادی و نوع مبادلات است که می توانیم پیشرفت دیالکتیکی میان انسانها و محیط



اجتماعی شان را در طول تاریخ دریابیم. ما با بررسی ایده ها ، آموزه ها ، فرجام پادشاهان و جنگ ها ، یا حوادث سیاسی و فرهنگی ، نمی توانیم این پیشرفت را به خوبی عوامل زیربنایی درک کنیم. دانشی که به بررسی پیشرفت دیالکتیکی عوامل زیربنایی جامعه یعنی شیوه ی تولید و روابط مادی و عینی انسانها در جامعه می پردازد ، ماتریالیسم تاریخی نام دارد. یعنی اینکه تاریخ را با نظر به عوامل زیربنایی ، بررسی کنیم.

باز هم در اینجا مارکسیسم با اتهامات دروغین و بی ربط روبرو می شود. عده ای می پندارند مارکسیسم مدعی است که زیربنا یعنی اقتصاد ، علت و تعیین کننده ی شرایط روبنایی مانند فرهنگ و سیاست است. یا مثلا مارکسیسم جبرگراست و نقشی برای اراده ی انسانها در تاریخ قائل نیست!از بخش های اولیه، می دانیم که مارکسیسم اصلا قصد ندارد روابط علی و معلولی میان پدیده های جامعه را کشف کند.همچنین قرار نیست مانند یک طالع بین ، آینده ی تاریخی جوامع را پیشگویی کنیم. نکته ی دوم اینجاست که تقسیم بندی عوامل به زیربنا و روبنا از این جهت است که ما گفتیم با بررسی عوامل زیربنایی بهتر می توانیم تضادهای بنیادین و ضروری را کشف و درک کنیم. بنابراین همانطور که لوکاچ در « تاریخ و آگاهی طبقاتی» می گوید عامل زیربنایی از نظر روش شناسی مرجح است. نه تنها مارکسیسم برای اراده نقش مهمی



قائل است، بلکه اصلا هیچ گزاره ای را بدون در نظر گرفتن سوژه ی شناسنده و تغییر دهنده ، صادر نمی کند. اجازه دهید به همین جواب قناعت کنیم و بگذاریم بورژوازی که در پس این اتهامات دروغین ، منافع طبقاتی خود را دنبال می کنند، به یاوه گویی خود ادامه دهد.

با نظر به ماتریالیسم تاریخی ، در می یابیم که شیوه ی تولید سرمایه داری ، از پیشرفت مالکیت بر صنایع و ابزارآلات تولید بدست آمده است. یک دوره ی پیشتر ، کشاورزی، بخش غالب ثروت مردم را در جامعه تولید می کرد و صنایع به پیشه وری و کارگاه های کوچک محدود بود. بنابراین مالکیت بر زمین ، مالکیت اصلی بوده و چنین مالکیتی ، نظام فئودالی یا ارباب و رعیتی را ایجاب می کرد.(که این نظام نیز خود از پیشرفت شیوه ی تولید برده داری بدست آمده است) به تدریج با پیشرفت صنعت ، مالکیت بر زمین که پیشتر نامقول بود ، منقول شد ، امتیاز فئودال ها و اشراف لغو شد و بورژوازی نوظهور را به قدرت رساند. همچنین کشاورزان و رعایا به کارگران روزمزد شهرهای صنعتی و تازه تاسیس تبدیل شدند.

ماتریالیسم تاریخی به ما نشان می دهد که شیوه ی تولید سرمایه داری ، طبقه ی جدیدی به نام پرولتاریا را ایجاد کرده است ، یعنی کارگران روزمزدی که با فروش نیروی کار خود امرار معاش می کنند. دهقانان و پیشه وران ، هرچه بیشتر

کارگران در یک کارخانه تولیدی در ایران

به هدفی در خود و در خدمت سرمایه تبدیل نمی شود. سندیکا صرفا سازمان کارگران در بطن جامعه مدنی نیست و نمی بایست به هم دستی مشفق برای سرمایه سالاران تبدیل گردد. (سندیکا و سندیکالیسم را می توان با فرم و رفرمیسم برابر نهاد تا این تقابل سازی (بهتر درک شود بنابراین شاید بتوان گفت که طرداستراتژی سوسیالیستی(به بهانه مبارزه با استبداد)از جانب رفرمیست ها است که سندیکا را از محملی برای مبارزه طبقاتی به بستری برای آشتی طبقاتی بدل نموده و فضا را برای تضعیف و سرکوب تمام گرایشات کارگری می گشاید، وگرنه سندیکا به خودی خود حامل درک رفرمیستی از مبارزات کارگران نیست و ای بسا که در شرایط مقتضی بسیار هم رادیکال عمل نماید

ظاهرا شرایط سیاسی پیچیده کنونی، مبارزه طبقاتی را در لافها قرار داده و بعضا میدان دید برخی فعالین جنبش کارگری را تنگ نموده است. بورژوازی وامانده در اپوزسیون، علی رغم مخاطراتی که منافع طبقاتی اش را به جد تهدید می نمود، پای میز قمار روزجهانی کارگر نشست، تبعات آن را پذیرفت و اکنون سعی می کند در مقطع نوین کنونی (پس از اول ماه مه متفاوت امسال) بازو های اجرایی سیاست

با پیشرفت صنعت و فن آوری ، اهمیت و نقش تاریخی خود را از دست می دهند و جامعه حول دو طبقه ی پرولتاریا و بورژوا ، قطب بندی می شود.

ما در بخش پیش نشان دادیم که تضاد واقعی ، تضاد میان انسانها و شیوه ی تولید سرمایه داری است. ماتریالیسم تاریخی به ما نشان می دهد که چه کسی ، یا چه عاملی باید این تضاد را حل کند : طبقه ای که در رابطه ی تولیدی ، کار خود را به فروش می رسانند و استثمار می شوند. بنابراین اگر نقد اقتصاد سیاسی ، تضاد کار و سرمایه را به ما نشان می دهد ، ماتریالیسم تاریخی ، عامل تغییردهنده و راه تغییر را مشخص می کند. ما به عنوان کسانی که بر نیروی بازو یا ذهن خود برای زنده ماندن در این جامعه ، متکی هستیم ، به عنوان کسانی که باید با استخدام شدن و فروش نیروی کاری خود (از هر نوعی که تصور کنید) ، امرار معاش کنیم ، به معنای واقعی به یک طبقه یعنی پرولتاریا تعلق داریم. تضادی که مانع برآوردن نیازها ، امیال و منافع ما می شود ، تضادی که باعث می شود تمام امروز را کار کنیم اما از نان فردای خود اطمینان نداشته باشیم (و تمامی کسانی که این جمله را می شنوند و آنرا واقعی و ملموس می یابند و نه شعاری بیهوده) ، ناشی از عقب ماندگی شیوه ی تولید سرمایه داری و استثمار ماست. عامل این تضاد ، طبقه ای است که این شیوه ی تولید آنرا بوجود آورده و آنرا با یکدیگر هم سرنوشت کرده است. راه حل و رفع تضاد ، اشتراکی شدن ابزار تولید است، چرا که تنها با جدایی صاحبین ابزار تولید از صاحبین نیروی کار است که چنین شیوه ی تولید عقب مانده و غیرانسانی بوجود می آید. وظیفه ی ما برای رفع تضاد ، تسخیر ابزار تولید است. بورژوازی این ابزار تولید را به صورت تاریخی غصب کرده و این ابزارآلات را بدست همین کارگران و از دزدیدن نیروی کار آنان ساخته است. اما آیا ما حق داریم بورژوازی را از مالکیتش محروم کنیم؟

آیا ما حق داریم مالکیت کسی را از او سلب کنیم؟ در بخش بعدی این مسئله را بررسی می کنیم

کارگران در یک کارخانه تولیدی در ایران

کارگران در یک کارخانه تولیدی در ایران

کارگران در یک کارخانه تولیدی در ایران

های خود در جنبش کارگری را تقویت نماید. مجال پرداختن به این موضوع در این نوشته نیست اما، مختصرا می توان تنها اشاره ای به تحركات قدیم و جدید رفرمیست ها برای دخالت از طریق نهادهای بین المللی چون سازمان جهانی کار، سولیداریتی سنتر، نفوذ سازمان یافته برای تزریق منابع مالی معین به جنبش کارگری برای در دست گرفتن نبض آن و اخیرا تلاش برای ایجاد شوراهای کارگری سبز و حقنه کردن استراتژی ای های لیبرالی خود به این جنبش اشاره نمود که در نوشته های بعدی مفصلا بر آن ها تمرکز خواهیم نمود. بنابراین تجربه سندیکای شرکت واحد، مجموعه ای از نکات کلیدی را به جنبش طبقه کارگر عرضه می کند که عملا راه را پیش چشمان طبقه کارگر می گشاید و چنانچه طبقه کارگر با دیدگانی باز بدان بنگرد، حداقل مخاطرات و حداکثر منافع طبقاتی اش از قِبل آن تضمین می گردد. جنبش کارگری، چنانچه منافع طبقاتی خود را به درستی شناسایی کند، هرگز میان دو استراتژی تا بدین حد متناقض سرگردان نشده و نسبت به قطب استثمار کننده و صاحب سرمایه، به ویژه در گره گاه های تاریخی دچار شبهه نمی شود

گذشته (با توجه به شرایط سیاسی ویژه) بوده است. اما چگونگی متشکل شدن کارگران نیز موضوع بسیار مهمی است که باب آن در هر مقطع زمانی به روی فعالین کارگری گشوده است. طبیعتا شرایط ویژه نظیر دوره های انقلابی، یا شرایطی نظیر سرکوب و خفقان که به مثابه پس زمینه تحركات جنبش کارگری ایران همواره حضور داشته و دارد، نوع متشکل شدن



را متفاوت خواهد نمود و البته در بسیاری از مقاطع نیز اقسام گوناگون سازماندهی و متشکل شدن نه تنها تناقضی با منافع جنبش طبقه کارگر ندارد، بلکه در راستای آن قرار می گیرد

اما رفرمیست ها در جنبش کارگری همواره کوشیده اند که مبارزه طبقاتی را به مبارزه ای برای احقاق مطالبات دموکراتیک و جدالی مدنی فرو کاهند و از این جهت است که سعی می کنند مبارزه برای سندیکا و مبارزه سندیکایی را به

ادامه از ص ۲. یک طبقه دو استراتژی

مستقل از نهادهای ضد کارگری چون شوراهای اسلامی و خانه کارگر بوده است که کماکان با مقاومت چهره های شاخص آن در زندان ادامه دارد. نفس ایجاد این تشکّل و نحوه تشکیل سندیکای واحد و برگزاری مجمع عمومی آن در استادبوم ۱۲هزار نفری آزادی که حضور حداکثری کارگران شرکت واحد را میسر نمود، خود دستاورد شگرفی در مسیر تشکل یابی کارگران و تحمیل تشکل های علنی و مستقل کارگران به کلیت بورژوازی ایران، آن هم در متن اختناق و در فضایی به غایت بسته بود

از سوی دیگر این تجربه در مسیر رشد خود، با چالش هایی در درون جنبش کارگری و در نسبت خود با دو جناح راست و چپ جنبش کارگری مواجه بوده است که به بحث هایی حول سه جانبه گرایی، مسائل مالی جنبش کارگری، اشکال تشکل یابی طبقه کارگر و… انجامیده و قطب بندی موجود در جنبش کارگری را طبعاً به درون سندیکای واحد نیز بسط داده است

تشکل یابی کلیدی ترین ابزار و اصلی ترین هدف جنبش پیشرو کارگری در دور جدید مبارزات کارگران از چند سال گذشته به این سو و به ویژه در یک سال